

# اوت چهارده

از الکساندر سولژنیستین  
نوشته: کلود روا C. Roy

«اوت چهارده» نخستین مجلد از سلسله رمانهایی است که سولژنیستین می‌خواهد بیست سال آینده زندگی خود را وقف نوشتن آنها کند. در آغاز و انجام این کتاب قطور، قریب سی بازیگر، جامعه روسیه سالهای ۱۹۱۴ را به‌ما نشان می‌دهند. متن اصلی کتاب به وصف نخستین نبرد جنگ جهانی اول، نبرد تانبرگ Tanneberg، اختصاص دارد که طی آن ارتش دوم ترار در ظرف چند هفته به کلی نابود شد. سولژنیستین از خلال تعداد کثیری بازیگر اصلی و فرعی، از فرمانده سپاه گرفته تا سرباز ساده، و با استفاده از صنعت به‌هم‌چسباندن اقوال مختلف و پاره‌های جراید و نیز «مونتاز» به‌شیوه دوس پاسوس<sup>۱</sup>، مارادریگر این درگیری عظیم می‌کند. این اثری است که می‌خواهد، به شیوه سفونی، چندین آهنگ مختلف را

هر گونه آفرینندگی فرهنگی، انسان‌شناسی‌ای نهفته است.

بدین گونه آخرین غرض انسان‌شناسی آشکار می‌گردد و در عین حال این معنی روشن می‌شود که انسان‌شناسی ذاتی آدمی است. این که چنین نیست که انسان چون دیگر موجودات فقط هست، بلکه از خود خویش می‌پرسد و خود را تعبیر می‌کند، این که انسان متضمن انسان‌شناسی است، این امر بازی نظری نیست. این، ضرورت ماهوی آن موجودی است که باید خود را بسازد و از همین رو نیازمند به‌الگوئی است تا بتواند بر طبق آن خود را بسازد. می‌بینیم که این هر دو وجه در یکدیگر می‌تنند. این، ناامی انسان است که در حکم تاوان، خودشناسی را در او برمی‌انگیزد و این خودشناسی اوست که به‌وی می‌گوید که چگونه خود را به‌تمام رساند. بنابراین، تعبیر هر گز منفک از واقعیتی نیست که غیر قابل تغییر باشد، بلکه تعبیر همواره متغیر آن است که تعبیر می‌کند. تعبیر و تغییر مقوم یکدیگرند.

درست است که این از یک سو نمودار فرهنگ آنهاست که مبتنی بر معقولیت، پیکر آرای، قانون و تدقیق بوده، اما در عین حال یک چنین انسان‌شناسی بر فرهنگ یونانی تأثیری پسگرا نیز داشته است. زیرا انسان همواره می‌خواهد بیشتر آن باشد که می‌پندارد هست، و این خودتعلیلی است از «گسترش» فلسفه و دانش نرد یونانیان. بر متن یک چنین پنداری از انسان است که برای اخلاق رواقی که عقل‌رانیکی نام می‌داند، هر چیز که عاطف برامیال باشد بی تفاوت می‌گردد. در مسیحیت مرکز ثقل حیات انسانی، جهان دیگر است. نتیجه این پندار، روال زندگانی قرون وسطائی بود. با چنین روالی جنبه‌های این جهانی عرصه‌های فرهنگی کمتر پرورده می‌شدند، و استقلال نیز نداشتند، بلکه یکسره وابسته کلیسا بودند. چه فقط کلیسا پل رابط آن جهان بود.

در آغاز دوره نوین، آدمی از خود چنین پنداری دارد: آدمی موجودی است که روایتش در حسرت و طلبی نامتناهی، پاسخی است به جهان نامتناهی: نتیجه‌اش فرهنگی شد آزمند نسبت به پیشرفت و آینده؛ و همچنین سبک‌های هنری، نظام‌های اجتماعی (که به‌مناسبتشان از «انسان‌شناسی سیاسی» سخن گفته می‌شود)، همه بر بنیاد انگاره‌ای از انسان میسر می‌گردد. در طبع

همزمان ساز کند و ما در آن با نویسنده‌ای آشنا می‌شویم که چندین جلوهٔ مختلف دارد. از همه عجیب‌تر نویسندهٔ «استراتژی» است. «اوت چهارده» آنچه را که در روی نقشهٔ عملیات جنگی به‌طور آشفته‌ای طرح شده است روشن می‌سازد و رنگ تراژدی به آن می‌زند. در ضمن، نویسنده از خلال گسترهٔ پهناور افکار و سؤالات شخصی خود ابراز عقیده می‌کند. اما رمانی که زنده و جاندار باشد بیان همهٔ آن چیزهایی است که نویسنده‌اش حس کرده و اندیشیده و خواسته است، به اضافهٔ همهٔ آن چیزهایی که احساسات خاص او را پرورش داده و اندیشهٔ شخصی او را نقض کرده یا بارور ساخته و آنچه را که خواسته است بکند یا باطل کرده یا پس‌پشت نهاده است. میان زمین و آسمان یک رمان خوب همیشه چیزهایی هست بیشتر از آنچه در تمامی فلسفهٔ «هریشیو»<sup>۲</sup>ی رمان‌نویس وجود دارد.

خواننده بی‌شک به‌یاد «جنگ و صلح» می‌افتد که شاید «اوت چهارده» به پای آن نرسد. نیز شاهکارناشناخته‌ماندهٔ استیفن گرین<sup>۳</sup> به نام «نشان سرخ دلیری» به یاد می‌آید که «اوت چهارده» همهٔ تند و تیزی آن را ندارد. خوانندهٔ فرانسوی هم‌البته «تابستان چهارده» اثر روزه مارتن دوگار<sup>۴</sup> را به یاد می‌آورد.

قهرمان اصلی «تابستان چهارده» یک صلح‌طلب انقلابی است به نام ژاک تیبو، خیال‌پرست و تکرو و سودایی که جان خود را در راه تلاش برای رفع مخاصمات و قطع جنگ به باد می‌دهد و از هواپیما بیابیه‌هایی به زبانهای فرانسوی و آلمانی برخطوط جبهه می‌ریزد. اما سولژیتسین با کسانی که در آن زمان در روسیه به راه ژاک تیبو می‌رفتند مسلماً هیچ روی همدلی و موافقت ندارد. هنگامی که در جبههٔ جنگ، یک پزشک نظامی، از تبار پزشک آلبر کامودر «طاعون» را با یک دانشجوی جوان صلح‌طلب و انقلابی روبه‌رو می‌کند، این جوان به‌صورت یک متعصب کوتاه‌اندیش خشک و نامردم، یک شخصیت نفرت‌انگیز، رخ می‌نماید: لئارتوویچ Ivan Denissovitch و قرطاسبازان گرانجانی می‌ماند که سولژیتسین در تمام طول زندگی خود با آنها دست به‌گریبان بوده است.

نویسندهٔ «تابستان چهارده» همواره همان آفرینندهٔ «ژان باروا»<sup>۵</sup>، آن بشر دوست بی‌خدا، آن لامذهب ضدکشیش آخر قرن نوزدهم در ماجرای «دریفوس» باقی ماند. اما نویسندهٔ «اوت چهارده» یک مسیحی ارتدوکس

است که به «گناه نخستین» ایمان دارد. آخرین کلام‌رمانش با حروف درشت چاپ شده است (و نه اینکه از زبان یکی از بازیگران داستان بازگو شود): «ظلم را ما بنیاد نهاده‌ایم و ما نمی‌توانیم آن را براندازیم.» (اقرار می‌کنم که این اظهارنظر موجب تحاشی و طغیان من می‌شود. اما می‌بینم که سولژیتسین، علیرغم این بیان صریح، مصرا نه در رفع ظلم می‌کوشد.)

سولژیتسین بی‌شک تمایلی به سوی بدبینی ذاتی مسیحیان دارد، اما این تمایل، درست و بی‌دفاع و بی‌تناقض نیست. از لئارتوویچ متفرست، با اینهمه او بودوفسکی Obodovski، آن آشوب‌طلب میانه‌رو که از استعمال بمب چشم پوشیده اما به گروپوتکین Kropotkine (که عقیده دارد: «حکومت، وزغ

۲ - Horatio، عبوی «اوفلیا» در نمایشنامهٔ «هملت» اثر شکسپیر، نمونهٔ درباری متملقی است که با هر حکومتی می‌سازد. - م.

۳ - Stephen Crane، نویسنده امریکایی در قرن نوزدهم (۱۸۷۱ - ۱۹۰۰). - م.

۴ - Roger Martin du Gard، نویسندهٔ معاصر فرانسوی (۱۸۸۱ - ۱۹۵۸)، صاحب رمان بزرگ «خانوادهٔ تیبو» که سه جلد آخر آن به نام «تابستان چهارده» معروف است. - م.

۵ - Jean Barois، نخستین رمان معروف «روژه مارتن دوگار»، منتشر به سال ۱۹۱۳، که به شرح ماجرای «دریفوس» اختصاص دارد. - م.

مرده‌ای است) و قوادمانده است، به‌او بسیار نزدیک است.

سولژنیستین «کلیسای» خود را دارندهٔ حقیقتی کلی می‌شمارد، اما قاضی‌عسکراتش دوم روسیه را آدمکی پوشالی و منحوس می‌نماید. سولژنیستین در اصول نظری خود گویی این عقیده را ترویج می‌کند که مشیت الهی برای این است که بشریت پیشرفت نکند، اما در عمل می‌کوشد تا او را به پیشرفت وادارد. چنین می‌نماید که نمی‌خواهد «اقتصاد پرستی» را، یعنی آن نظریه‌هایی که پرستش تولید را مافوق توسعهٔ صنعتی قرار می‌دهند، بپذیرد. اما همان‌اوبودوفسکی ناگهان به‌صورت یک «صنعت‌سالار» (تکنوکرات) هواخواه حکومت مقتدر مرکزی و یک «نظام‌پرست» آزادیخواه جلوه می‌کند که تولید ناخالص ملی را بر انقلاب اجتماعی مقدم می‌دارد. سولژنیستین فاجعهٔ حکومت پلیسی سوسیالیسم خودکامه را، «فریادهای مختنقش را، زندگیمهای تباه‌شده‌اش را، میلیونها قربانیش را» هرگز فراموش نکرده است و فراموش نخواهد کرد. اما «اوت چهارده» وصف دورهٔ پیش از آن است، وصف حکومت فساد و فساد حکومت. از پشت منشور نبرد «تائبرگ»، انحطاط و زوال خونین استبداد را نشان می‌دهد. پیش‌درآمد نسبتاً کوتاه کتاب، که به شرح مسائل «غیرنظامی» می‌پردازد، تباهی و

تلاشی طبقات حاکم روسیه را، ملاکان‌سست‌عنصرویی‌غیرا، که فقط به‌نگهداری اسب و «رولزرویس» مشغولند، بدست‌ها و «ابلومفیس» آنها را نشان می‌دهد. دورنمای پهناور نبرد که به شیوهٔ تالستوی ترسیم شده‌است مملو از خشمی پنهانی است نسبت به بی‌لیاقتی رهبران و جبن‌وزبونی آنان و حقارت مرگ‌زدهٔ «دوگ اعظم» ناتوان، و کبر فرماندهان بی‌سوادجانی و سردارانی از نوع کلیوف Kliouiov «کلیوف مشخصات چهرهٔ نظامیان و به خصوص سبیل آنها را داشت که بدون آن هیچ افسری شایسته و برازنده نمی‌نماید. اما همین قدر کافی بود که از کمی نزدیک‌نگاهی بکنی تأییدی که این چهرهٔ نظامیان نیست و حتی اصلاً چهره نیست.» سولژنیستین با قوت بسیار، دلبستگی‌اش را به مرز زمین و ملت روسیه بازمی‌گوید. با تغزلی سربسته از میهن پرستی طبیعی سربازانی‌بان می‌کند که دست و پا بسته به جنگی نافرجام افکنده شده‌اند که به حکم فرماندهانی ابله محکوم به شکست و نابودی است. اما شخصیت نیچولودوف Netchvolodov، ژنرال نویسنده و طرفدار قوم «اسلاو»، که میهن‌پرست دوآتشهٔ لفاظ و کوته‌اندیشی است، با بیرحمی تلخ و زنده‌ای وصف شده است. گرچه سولژنیستین به سامسونف Samsonov، مردی شریف اما

بیمایه، ضعیف و از زمان عقب‌افتاده، کوته‌بین و ترسنده، که عاقبت با طلب مغفرت از خداوند خودکشی می‌کند، مهرمی‌ورزد، لیکن آنچه در وهلهٔ اول از کتابش برمی‌آید طرحی از فساد و تلاشی است.

چون می‌داند - و این را با گوشت تن خویش می‌داند - که آنچه از پس خواهد آمد طوفان نوحی است که از آن استبدادی دیگر، اما همچنان خونین، زاییده خواهد شد، پس نگاهی از سرترحم، اما نه از روی توهّم، بر کسانی می‌افکند که آرزوی راه سومی را دارند، آرزوی چیزی را که بعدها شاید سوسیالیسم دموکراتیک یا دموکراسی اجتماعی یا حکومت شوراها یا «خودتدبیری» عام نامیده شود - نگاهی برسوسیالیسم‌هایی که به وجود نیامدند. یکی از قهرمانهای کتابش با فریاد می‌گوید: «از یک طرف «گروه صدمیاء» [مرتجعان ضدیهود و ماقبل‌فاشیسم در حکومت تزاری] و از طرف دیگر «گروه صد سرخ»! و در وسط (دست‌های را به شکل دیرک کشتی به هم پیوست) ده دوازده نفر کارگر که دنبال راه چاره‌ای می‌گردند - طرد شده! (دست‌های را از هم جدا کرد و سپس

۶ - Oblomovisme، شیوه

زندگی کسانی چون «ابلومف» (قهرمان رمان «گانجاروف» به همین نام) که نمونهٔ روشنفکر اشرافی تن‌آسان و نازپرورده و بی‌کار است. - م.

آنها را از کف به هم کویند. خرد شده! له شده!

سولژنیستین مسیحی هر چه هم اصل نومیدی تاریخی را تبلیغ کند و هر چه هم وجودش، شاید مانند همه مردم هشیار و روشن بین، از تناقضها شرح شرحه و از تعارضها شکافته باشد، باز از هنجار کنش، همچنانکه در فریاد قهرمانش، پیداست که «به دنبال راه چاره» می گردد و در واقع، یا در آرزو، می خواهد که همراه کارگران «جلو کشتی» باشد که تا امروز در همه جا «خرد شده و له شده» اند. معتقد به جبر تقدیر است («ظلم را ما بنیاد ننهاده ایم») و با اینهمه سر تسلیم فرود نمی آورد («عمل شجاعانه ساده یک انسان ساده این است که زیر بار دروغ نرود»).

اغلب گمان می رود که نزدیک است حق را به منجم غیبگوی خود، وارسونوفیف بدهد، که نسب از قهرمان های داستایوسکی می برد و تکرار می کند که «تاریخ غیر عقلانی است». اما جذابترین شخصیت های کتابش، سرهنگ وروتینسوف Vorotyntsev و مهندس اوبودوفسکی، همواره می کوشند تا بی نظمی غیر عقلانی را به نظم بکشند و در آشفتگی بدبختی هر روزه جایی برای عقل و منطق باز کنند. سولژنیستین معتقد است که بشر را خدا گناهکار و کمال ناپذیر آفریده است. اما ازین نتیجه

نمی گیرد که چند تنی باید دیگران را به ضرب چماق استبداد اجتماعی یا اداری به راه بیاورند. هنگامی که قهرمانش (و شاید محبوبترین قهرمانش)، سرهنگ وروتینسوف، با افرادش در وضع وخیمی گرفتار آمده است تنها راه حلی که می بیند این است که «صادقانه به آنها حقیقت امر را بگوید و وضع و حال را و هدف اصلی را برای آنها شرح دهد، که گرچه بر طبق مقررات نباید به گوش سربازان برساند، اما در واقع این درست همان کاری است که باید بکند.»

پیداست که سولژنیستین عیناً همان نیست که در خطابه های رسمی شوروی «کمونیست» نامیده می شود. نخست نویسنده ای است که حقیقت را می گوید و متفکری است که جستجو می کند. روشنفکران غربی، با علاقه و شتابی که به «برچسب گذاری» دارند، ممکن است او را با تناقضاتش در ردیف لیبرالهای اجتماعی قرار دهند و چه بسا او را نوعی فرآورده غیر منتظر پنجاه سال حکومت دیکتاتوری پرولتاریا (یا دیکتاتوری بر پرولتاریا) بشمارند: یعنی یک دموکرات مسیحی شوروی. این قضاوتی است عجولانه و مجمل. البته او مسیحی است، اما مارکسیستها بهتر است که به متن خود مارکس مراجعه کنند: «مذهب، روح جهانی بی روح است، قلب جهانی بی قلب

است. آه مخلوق ستم کشیده است.» اینکه یکی از بزرگترین نویسندگان شوروی، در سال ۱۹۷۲، مذهبی است، شاید برای حکومت «شوروی بدون شوراها» فقط موجب رسوایی و برای ما تنها موجب شگفتی نباشد: این علامتی و نتیجه یی نیز هست. نتیجه نظام «کمونیسم ضربتی» بی روح و بی قلب و ستمگر. اما به جای اینکه علامت «دموکرات مسیحی» را براو بچسبانیم بهتر است بگوییم که سولژنیستین در وهله نخست «دموکرات» است. این مسلماً برای یافتن «راه حلی» که ملتها می جویند «کافی» نیست. اما حتماً «لازم» است.

در عوض، آیا لازم است که سولژنیستین در بازگشت از اردوگاهها، بلشویک نشده است براو دهن بند بزنییم؟ اگر در کشور شوروی این کتاب زیبا و سنگین را می خواندند - کتابی قابل بحث و بررسی و خم، پرمایه و پر لایه، گاهی اندکی ملال آور، و آنگاه برانگیزاننده و مهیج - آیا این خواندن و بحث کردن، بنیاد پیروزیهای حقیقی اکتبر ۱۹۱۷ را متزلزل می کرد یا حتی وجود اداره کنندگان دولت را که موجب این انحراف شدند به خطر می افکند؟ آیا «اوت چهارده» اگر در مسکو منتشر می شد میزان تولید فولاد شوروی را تقلیل می داد یا جبهه ویتنام را ضعیف می کرد؟

# دوتالارودکی

آیا بحث دربارهٔ این رمان و گفتگوی سرگشوده با سولژنیستین رقم محصول غله شوروی را پائین می‌آورد یا، به عکس، کارکرد کلخوزها را بالامی‌برد؟ چرا مثلاً بالزاک، که در پرتو دوشمعل مذهب و سلطنت (حقیقت را) می‌نوشت، در شوروی بی‌خطر است؟ و چرا سولژنیستین، که در پرتو مذهب و روح دموکراسی می‌نویسد، در آنجا دشمن مردم است؟

«اوت چهارده»، اثر سروان سولژنیستین شجاع، که دوبار در جبهه جنگ نشان دلیری گرفته است، اگر در دسامبر ۱۹۴۴ منتشر می‌شد، به عنوان سرودی میهنی به افتخار کشور بزرگ شوروی با درود و تهنیت مواجه می‌گشت. و در ۱۹۵۰، رمان این تبعیدی «اردوگاه تربیت از طریق کار» در شمال قزاقستان به عنوان یک «سند جعلی» ساخته کارگاههای ضد کمونیستی نیویورک به شمار می‌رفت. و در ۱۹۶۲، پس از مرگ استالین، در اوج «کنگره بیستم» و اعاده حیثیت بی‌گناهان، «اوت چهارده» با قید احتیاط به عنوان اشتراک‌مسابی تاریخی مهم در شناخت دوره‌ای بررسی‌نشده از تاریخ شوروی و پایان حکومت سابق شمرده می‌شد.

و در ۱۹۷۲ . . . و در ۱۹۸۲ . . .

ترجمهٔ ابوالحسن نجفی

در آخرین ماه سال ۵۱ گروه ایرانی تهران دو اپرای دیگر از جاکومو پوچینی بر روی صحنه آورد. پوچینی از آهنگسازانی است که تاکنون آثار بسیاری از او در تالار رودکی اجرا شده است. اپراهای «جانی اسکیکی» و «ایل تابارو» (شکل) از آخرین آثاری است که بوسیلهٔ این هنرمند تصنیف شده است.

پوچینی یکی از بزرگترین آهنگسازان مکتب «وریسم» ایتالیا و باعثان بسیاری از ناقدان موسیقی، یکی از بانفوذترین آهنگسازان این مکتب است و «وریسم» تقریباً معادل «ناتورالیسم» در ادبیات بود. این شیوهٔ در زمانی توانست تمام جنبه‌های هنری را تسخیر کند، که رمانتیسم کم و بیش در غالب زمینه‌ها ریشه دوانده بود و بسیاری از هنرمندان

بزرگ آلمانی تحت تأثیر آن بودند. وردی آهنگساز بزرگ ایتالیایی از جمله هنرمندانی است که در رأس مکتب رمانتیک ایتالیا قرار گرفته بود. در چنین شرایطی با پیدایش «وریسم» هنرمندان به نوعی واقع‌گرایی همه‌جانبه دست یافتند و در آثار خود به مسائل حقیقی و روزمره زندگی پرداختند.

پوچینی پیش از سایر آهنگسازان به این شیوه روی آورد و در آثار خود مسائل مردم و واقعیات زندگی آنها را منعکس ساخت. اپراهای «جانی اسکیکی» و «ایل تابارو» از آثاری است که این هنرمند در سالهای آخر عمر خود و در حالیکه بسختی پایبند «وریسم» بود، تصنیف کرد. پس از تصنیف این دو اثر پوچینی تنها یکبار دیگر دست